

به مناسبت ۲۶ آبان، روز جهانی فلسفه

پرسش‌هایی که پاسخ آن بر گرده فلسفه است

انسان تنها موجودی است که با برپایی نظام فکری و ایدئولوژیک، به آینده خود نیز نظر دارد و متفکرانه و مبتنی بر یک چارچوب اندیشه‌ای، به به‌کارگیری ابزار می‌پردازد. بنابراین اگر این نظر را بپذیریم، باید بر اهمیت «فلسفه» نیز صحه بگذاریم، چراکه استفاده از ابزار و تکنیک، همانگونه که بیان شد در سایر موجودات نیز قابل مشاهده بوده و حتی می‌توان گفت

■ **محسن محبوب ***

انسان دوران مدرن، انسانی غرق‌شده در زرق و برق تکنولوژی است. انسانی که هر روز در معرض اختراعی جدید قرار می‌گیرد و این محصولات چنان سرگرمش نموده‌اند که کمتر فرصت می‌کند به سوالات مبنایی‌تر بپردازد و درباره منشأ و منتهای خود بیندیشد. شاید هم به همین دلیل، وقتی می‌کوشد لحظاتی از این شهر فرنگ چشم ببوشد، باز نمی‌تواند چیزی وراي آن مشاهده کند و گویی جز سیاهی هیچ چیز پیش چشم او نیست. زود به پوچی می‌رسد و از تکرار ملال‌آور زندگی بی‌غایت خسته می‌شود و آن هنگام که نمی‌تواند برای وجود خود در عالم علتی بیابد پس با خود می‌گوید: «اُنْ هِیْ اِلّا خَیائِنَا الدُّنْیَا نَمُوْتُ وَتَحْیِیْ وَما یُطْلِکُنَا اِلّا الذَّهْرُ » [گفتند] که جز این زندگی دنیا حیاتی نیست، می‌میریم و زنده می‌شویم و کسی جز روزگار ما را نابود نمی‌سازد.» اینجاست که «خودکشی» تبدیل به یک پدیده طبیعی و متداول عصر مدرن و در جامعه تکنولوژی‌زه می‌شود اما به راستی پاسخ سوالات بنیادین بشر کجاست و چه کسی می‌تواند تلاطم روح بشر امروز را آرام کند؟

علوم تجربی و دانش‌های طبیعی خود معترفند که پاسخی به سوالات بنیادین حیات بشر ندارند و اساساً کار ویژه دیگری که همانا کمک به تولید ابزارهای آسوده زیستن است دارند اما جنس سوالات پیش گفته، اندیشه و تعقل غیروابسته به امر مادی بوده و مقولات متافیزیکی بر امر به‌شمار می‌روند. در این میان بنا

به نیاز فطری و حس کنجکاوی بشر برای پاسخ به این سوالات در تمدن‌های ابتدایی پاسخ‌های متفاوت و فراوانی به آن داده شد. بسیاری از آیین‌های ابتدایی در زندگی انسان‌ها نشان می‌دهد از همان بدو خلقت، این موجود نمی‌توانسته نسبت به مبدأ و سرنوشت خود متفاوت باشد و ناچار با یافتن مرجعی که می‌توانست خدایان رومی باشد یا حیوانات هندی، آتش باشد یا چوب و خاک، ریشه وجود خود را بدان منتسب نماید و بدان متوسل شوند. گروهی هم در این میان بودند که می‌کوشیدند از ابزار تعقل برای پاسخگوی به این سوالات بهره ببرند و آنچه آنان در خصوص وجود و منشأ آن و علت پدیده‌ها و اینگونه مسائل بحث می‌کردند با عنوان «فلسفه» مشهور شد. به طور کلی فلسفه، منبعث از کلیدی‌ترین نیاز روحی انسان، یعنی نیاز به دانستن و فهمیدن است. ارسطو می‌گوید: «فلسفه با شگفتی و حیرت در برابر جهان آغاز شد، بنابراین هر انسانی به نوعی فیلسوف و تحت تأثیر فلسفه است؛ چراکه زندگی خود را هر چند ناخودآگاه، بر اساس جواب‌هایی که به این سوالات بنیادین می‌دهد، بنامی‌نهد. با این تفاوت که فیلسوف رشی و واقعی، این پرسش‌ها را به طور جدی و منظم پیگیری کرده، جواب‌هایی را که تا کنون داده شده است در بوته نقد نهاده و به جست‌وجوی راه‌حل‌های نو می‌پردازد.»

گرچه واژه «فلسفه» بر ساخته یونان باستان و به دست سقراط است اما همین بیان نشان می‌دهد که قدمت این علم به قدمت حیات بشری می‌رسد. یافته‌های تاریخ نیز نشان می‌دهد قدمت فلسفه (به معنای عام و در مفهوم ارائه تعاریفی برای پاسخ به سوالات بنیادین) با این تعریف در شرق حتی فراتر از غرب بوده است. هم‌اتطور که ملاحظه می‌شود، قدمت حداقل ۴هزار ساله مباحث فلسفی در شرق و غرب عالم، توسط اندیشمندان عهد قدیم نشان می‌دهد انسان قدیم، در کنار توجه به شناخت محیط اطرافش، بسیاری در پی پاسخ به پرسش‌ش‌های فرامحیطی و فرامادی بوده است. در حال حاضر نیز گرچه تعلق به ابزارهای جدید و دستاوردهای نوین، انسان مدرن را تا حدودی در غفلت از تعمق در ماهیت زندگی فروبرده است و همین مسئله را می‌توان دلیلی برای به‌عسرت رفتن تفلسف در این دوران دانست اما شواهد و قراین زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد تلاش برای ابزار بی‌توجهی به حس کنجکاوی درباره آغاز و فرجام و نیز شیوه صحیح زندگی، زیاد به طول نخواهند انجامید و انحطاط فرهنگی عصر معاصر، سالیانی است انسان‌ها را دچار آشوب ساخته‌است و این آشفتگی را نه با تعاقل که با «فلسفه» می‌توان رفع کرد.

■ **نیاز سایر علوم به فلسفه**

اگرچه در حال حاضر در علوم کاربردی مثلاً علوم مهندسی، رد آشکاری از فلسفه قابل مشاهده نیست اما زمانی که در همین علوم نیز تعمق می‌کنیم و طی بازگشتی به عقب، به مفروضات بنیادین آن علم می‌رسیم، وابستگی ریشه‌های این علوم به فلسفه را می‌توانیم مشاهده کنیم چراکه هر یک از علوم ریاضی

و تجربی با اتکا بر منطقی فلسفی که از روش‌هایی چون «استقرا» و «قیاس» برگرفته است، به استدلال می‌پردازند و صحت منطق استنتاجی این علوم را «فلسفه» تأیید می‌کند. از سوی دیگر این علوم، شی معینی را که «موضوع» علم است موجودی واقعیت‌دار فرض می‌کنند و به بحث درباره حالات و آثار آن می‌پردازند و مشخص است اثر گذاری زمانی برای یک چیز، ممکن است که خود آن، موجود باشد، بنابراین باید از وجود خود آن شی مطمئن شویم که فقط در فلسفه می‌توان به این مسئله پاسخ گفت.

از سوی دیگر می‌توان گفت نه تنها علوم تجربی بر پیش‌فرض‌های فلسفی استوارند بلکه هر مکتب انسانی و هر جنبش اجتماعی نیز مبتنی بر مرامی فلسفی و تجربی با اتکا بر منطقی فلسفی که از روش‌هایی چون «استقرا» و «قیاس» برگرفته است، به استدلال می‌پردازند و صحت منطق استنتاجی این علوم را «فلسفه» تأیید می‌کند

است. کافی است جنبش‌های منتج به آثار سیاسی از مارکسیسم، لیبرالیسم و فاشیسم گرفته تا حتی خرده جنبش‌هایی چون رپ‌ها و هیپی‌ها یا جنبش‌های هنری معاصر را بر بررسی کنیم تا متوجه شویم پشت هر یک از این جنبش‌ها، فلسفه‌ای وجود دارد و جهان‌شناسی ویژه‌ای هر کدام از آنان را به وجود آورده است. به طور کلی بیزره نیست اگر همه نظام‌های سیاسی، اجتماعی، حقوقی، اقتصادی، اخلاقی و... در طول تاریخ را متأثر از فلسفه بدانیم. نهایت در همه این نظامات مفروضاتی قرار دارد که صرفاً مبتنی بر جهان‌بینی فلسفی خاص است. بنابراین فلسفه نقشی پنهان در زندگی فردی و اجتماعی بشر دارد. نداشتن فلسفه مناسبی برای حیات یک جامعه حتی می‌تواند منجر به نابودی آن جامعه شود یا حداقل آن جامعه و حتی جهان را منجر به خسارت‌های فراوان سازد. چنانکه فلسفه‌های منتج به فاشیسم و نازیسم، میلیون‌ها نفر را در طول جنگ جهانی دوم به کشتن دادند.

از همین روی تردید برای پیشگیری یا دفع خسارت‌های احتمالی و ساخت جامعه‌ای آرمانی با حداکثر رضایت اعضای آن جامعه، وجود و تدوین فلسفه‌ای صحیح ضروری خواهد بود و برای داشتن فلسفه صحیح، باید فلسفه را فرا گرفت.

■ **ناطق بودن، وجه تمایز انسان**

انسان‌ها در عالم عموماً بر این مسئله اتفاق نظر دارند که سایر موجودات هستی برتر هستند و دلایل مختلفی برای این برتری ارائه نموده‌اند. در ابتدا، انسان به واسطه غلبه و مهار دیگر موجودات خود را موجود برتر می‌دید و در اشارات قرآنی نیز به اقوامی اشاره شده است که به قدرتمندی خود و اینکه هیچ چیز نمی‌تواند جلوی آنان را بگیرد مفتخر بودند اما از همان ابتدای طبیعت، خود را بسیار قدرتمندتر از انسان نمی‌انید و عجز آدمی از مهار بسیاری از رخدادهای طبیعی سبب شد همواره دست به سوی قدرتی برتر دراز کند که برخی آن قدرت برتر



اندیشه

برخی موجودات در زمینه تکنولوژی‌های زیستی که در وجودشان قرار داده شده، بسیار پیشرفته‌تر از انسان هستند (مثلاً توان بینایی میکروسکوپیک عقاب یا استفاده خفاش از سیستم پیشرفته راداری) اما تفکر پیرامون نحوه بهره‌برداری از این توانایی‌ها در راستای اهداف و جهان‌بینی انسان‌ها، مسئله‌ای است که حتی همین حیوانات را نیز مسخر انسان نموده است

را «طبیعت» دانستند. برخی نظریات نیز مهم‌ترین ویژگی متمایزکننده انسان‌ها را قدرت تکلم، تعامل و ارتباطات اجتماعی و همزیستی آنان برمی‌شمردند اما تحقیقات تجربی نشان داد بسیاری از موجودات دیگر، دارای تعاملات اجتماعی پیشرفته و قدرت‌های ارتباطی هستند که انسان حتی هنوز در شناخت برخی از آنها عاجز است. استفاده از ابزار نیز دیگر وجهی است که برخی آن را متمایزکننده انسان از سایر موجودات دانستند اما باز مشاهدات و آزمایش‌ها نشان داد که اکثر حیوانات در صورت اضطرار می‌توانند از ابزارها برای رفع نیازهای خود استفاده کنند. در عوض گروهی دیگر، ویژگی «ناطق» یا «اهل تفکر» بودن را به عنوان ویژگی کلیدی انسان برشمرده‌اند. از نگاه فلاسفه، «انسان، حیوان ناطق است». به این معنی که تفاوت کلیدی انسان با حیوان در قدرت تفلسف و تعمق در مسائل است. در حالی که سایر موجودات در استفاده از ابزارها یا تعاملات اجتماعی یا حتی به کارگیری زور، بر مبنای طبیعت خود و نیازهای اقتضایی و لحظه‌ای عمل می‌کنند اما انسان تنها موجودی است که با برپایی نظام فکری و ایدئولوژیک، به آینده خود نیز نظر دارد و متفکرانه و مبتنی بر یک چارچوب اندیشه‌ای، به فرض می‌کنند و به بحث درباره حالات و آثار آن می‌پردازند. بنابراین اگر این نظر را بپذیریم، باید بر اهمیت «فلسفه» نیز صحه بگذاریم چراکه استفاده از ابزار و تکنیک، همانگونه که بیان شد در سایر موجودات نیز قابل مشاهده بوده و حتی می‌توان گفت برخی موجودات در زمینه تکنولوژی‌های زیستی

که در وجودشان قرار داده شده، بسیار پیشرفته‌تر از انسان هستند (مثلاً توان بینایی میکروسکوپیک عقاب یا استفاده خفاش از سیستم پیشرفته راداری) اما تفکر پیرامون نحوه بهره‌برداری از این توانایی‌ها در راستای اهداف و جهان‌بینی انسان‌ها، مسئله‌ای است که حتی همین حیوانات را نیز مسخر انسان کرده است. آیت‌الله مصباح یزدی در گفتارهای فلسفی خود به همین مضمون اشاره می‌کنند: «همه حیوانات با این ویژگی شناخته می‌شوند که افعال را با شعور و اراده برخاسته از غرایز انجام می‌دهند و موجودی که هیچ نحو شعوری ندارد، از صف حیوانات خارج است. در میان حیوانات، نوع ممتازی وجود دارد که نه درک او منحصر به درک حسی است و نه اراده وی تابع غرایز طبیعی، بلکه نیروی درک‌کننده دیگری به نام عقل دارد که اراده‌اش در پرتو راهنمایی آن شکل می‌گیرد. به دیگر سخن، امتیاز انسان به نوع بیش و گرایش اوست. پس اگر فردی تنها به ادراکات حسی قناعت ورزد و نیروی عقل خود را درست به کار نگیرد و انگیزه و رزه و نیروی عقل خود را همان غرایز حیوانی باشد، در واقع حیوانی بیش نیست، بلکه به تعبیر قرآن کریم از چهارپایان هم گمراه‌تر است! بنابراین ریشه‌ای‌ترین مسأله‌ی که برای هر انسان آگاه مطرح است و در سرنوشت فردی و اجتماعی بشر نقش حیاتی را ایفا می‌کند، همان مسائل بنیادی جهان‌بینی است؛ مسائلی که حل قطعی و نهایی آنها، هر م‌هون تلاش‌های فلسفی است.»

■ **آیا با وجود دین به فلسفه نیاز است؟**

مبحثی که برخی در نقد نیاز به فلسفه بیان می‌کنند این است که روش‌های شناخت محقق، صرفاً منحصراً به جهان‌بینی فلسفی نیست و می‌توان از طریق شناخت دینی یا عرفانی نیز به حقیقت رسید. گرچه اصل این سخن درست است و می‌توان شیوه صحیح زندگی و حقیقت را از راه وحی و دین کسب نمود، اما مسئله اینجاست که شناخت دین، خود از طریق تعقل ممکن است و این شناخت در صورتی امکان می‌یابد که بتوان عقلاً ضرورت توحید، وحی و نبوت را اثبات نمود. بنابراین نمی‌توان گفت چون قرآن می‌گوید خدا وجود دارد، پس وجود خداوند ثابت می‌شود. جهان‌بینی عرفانی نیز به همین صورت است و سیر و سلوک و تحرک به سمت آن و ضرورت آن در ابتدا از طریق عقل باید شناخته شود بنابراین به قول آیت‌الله مصباح یزدی: «همه راه‌ها در نهایت به فلسفه منتهی می‌شود.»

در ضمن باید به این مسئله نیز اشاره کرد که برای بسیاری از افراد غیرمتعقد به ادیان توحیدی، توسط فلسفه مسیری گشوده می‌شود که با ذهنیتی مشترک بتوان استدلال‌هایی پیرامون شیوه صحیح و انسانی زندگی ارائه کرد و با گفت‌وگوهای فلسفی، حداقل‌هایی از نیک و بد عقلی را شناسایی نمود تا از بحران‌های ناشی از شناخت‌های غلط از هستی و تبعات نافرجام آن جلوگیری کرد.

■ **دانش آموخته فلسفه**

صراط

فلسفه مهجور است

فلسفه اگر چه در حوزه‌ها رایج است، اما در حقیقت باید گفت که مهجور است. فلسفه باید در حوزه‌ها رواج پیدا کند. فلسفه فقط این نیست که ما کتاب منظومه یا اسفار را بگیریم و از اول تا آخر بخوانیم؛ نه، تبحر در فلسفه به این معناست که ما بتوانیم از تمام افکار فلسفی موجود دنیا - که به شکل ساعت‌نگاری پیش می‌رود و ساعت‌به‌ساعت فکر فلسفی مطرح می‌شود - و از ماده فلسفه موجود خودمان مطلع باشیم و در مقابل فلسفه‌های غلط و انحرافی، خودمان را در حال آماده‌باش نگهداریم و احیاناً اگر نقطه مثبتی در آنها هست، از آن نقطه مثبت استفاده بکنیم. فلسفه ما اینطوری پیشرفت می‌کند؛ والا در حد شناخت افکار و کلام بزرگان به این اندازه ارزشی ندارد. فلسفه باید ما را به معرفت کامل برساند، باید دید در وادی معرفت در سطح بشری، چه کار دارد می‌شود. بایستی بی‌درپی کارهای جدید، افکار جدید، روش‌ها و متدهای جدید در حوزه مطرح بشود.

بیانات رهبر انقلاب در آغاز درس خارج فقه | ۷۰/۴/۳۱



پیشخوان

پانزدهمین شماره عصر اندیشه منتشر شد

پانزدهمین شماره از مجله فرهنگ و علوم انسانی عصر اندیشه با سردبیری روح‌الامین سعیدی از این هفته روی پیشخوان کiosk‌های مطبوعاتی سراسر کشور قرار خواهد گرفت. به گزارش «جوان»، پانزدهمین شماره از مجله فرهنگ و علوم انسانی عصر اندیشه با سردبیری روح‌الامین سعیدی از این هفته روی پیشخوان کiosk‌های مطبوعاتی سراسر کشور قرار خواهد گرفت و این شماره در ۳۰۴ صفحه دربردارنده هفت پرونده با موضوعات گوناگون است.

پرونده «دین‌داری با دین‌گریزی؟» که حجیم‌ترین بخش عصر اندیشه پانزدهم محسوب می‌شود، از منظری جامعه‌شناسانه و با مشارکت ۹ جامعه‌شناس برجسته کشور، وضعیت دین‌داری مردم در جامعه ایران معاصر را بررسی کرده و بر این سؤال چالش‌زا تمرکز یافته است که آیا جامعه ایرانی در دوران ۴۰ساله حاکمیت یک نظام دین‌مدار، نسبت به گذشته دین‌دارتر شده یا به سوی

عرفی‌گرایی و دین‌گریزی میل کرده است؟ «فرجام دین‌جدایی» نام پرونده دیگر عصر اندیشه است که موضوع مهم بازخیزش دین در غرب و آغاز دوران پاسکولاریسم را مدنظر قرار داده و وضعیت کنونی اسلام را نیز در این شرایط نوپدید ارزیابی نموده است.

در این پرونده علاوه بر صاحب‌نظران داخلی، سه اندیشمند برجسته غیرایرانی از امریکا، انگلستان و لبنان نیز مشارکت جسته‌اند. دیدگاه بحث‌برانگیز مطرح در مباحث پرونده این است که به رغم ظهور دوباره دین در عصر جهانی و بحران سکولاریسم، اسلام سیاسی تاکنون نتوانسته الگوی قابل رقابتی را به‌عنوان بدیل سکولاریسم غربی ارائه دهد. عصر اندیشه در ادامه، پرونده «نیک و بد عمل‌گرایی» را ارائه کرده است. این پرونده سیرری در مدیریت اقتصادی دولت سازندگی دارد و الگوگیری مرحوم هاشمی و همکارانش از سیاست‌های اقتصاد لیبرال و گذار به عمل‌گرایی را از منظر موافقان و مخالفان مورد نقد و بررسی قرار داده است.

پرونده «رجعت به حمایت‌گرایی» در فضای اقتصاد سیاسی بین‌الملل نگاشته شده و به چالش و دیالکتیک «حمایت‌گرایی» و «جهانی‌سازی» متعاقب حضور ترامپ در کاخ سفید و تصمیم انگلستان برای خروج از اتحادیه اروپا توجه دارد.

پرونده ویژه عصر اندیشه که منسب با حال و هوای ایام اربعین حسینی است، با عنوان «عاشورای انقلابی، عاشورای سکولار» به ریشه‌یابی قیام حضرت حسین بن علی (ع) پرداخته و کوشیده است برخی شبهات مطرح شده از سوی جریان‌های سکولار طی سال‌های اخیر را پاسخ دهد. «خانه دوست کجاست؟» عنوان پرونده هنری عصر اندیشه با محوریت سینما است که به جریان‌شناسی سینمای انقلاب اسلامی و سیر تطور آن در دهه ۱۳۶۰ اختصاص می‌یابد.

همچنین پرونده «وقف دانش» به مطالعه نقش نهاد وقف در گسترش حوزه دانش و تحقیقات علمی در ایران و جهان پرداخته و با رویکردی آسیب‌شناسانه دلایل غفلت از وقف دانش در جامعه ایرانی و راهکارهای ترویج آن را بررسی کرده است.

درنگ



روایتی از تعصب و مریدپروری در علوم انسانی

شکسته نفسی می‌کند؟ آقا غلط می‌کند!

بنیانی استوار نیست، پس فعالیت‌های این گونه که فعالان سیاسی دنبال می‌کنند، نه سبب‌ساز که سبب‌سوز است. بنابراین دانشجویان علوم انسانی و اجتماعی به جای جدیت در خوانش متون اصلی و تلاش برای ساختن یک مبنای جدی و ایستادن در آن جایگاه، تکیه بر سایه مریدی همه‌چیزدان را ترجیح می‌دهند تا به اتکالی آن به جدل‌های غیرعلمی یا یکدیگر و با مردان یکدیگر بپردازند.»

وی در انتهای یادداشت خود جدل‌های لفظی و سطحی را یکی مهم‌ترین موانع پیشرفت علوم انسانی در کشور می‌داند: «توصیه من به این جوانان جوانی نام‌ونه علم‌آن است که از تقلیداز مرید و تهاجم به دیگری دست بردارند، همچنان که انتظارم از اصحاب اندیشه در ایران آن است که به شکل‌گیری «هن اندیشنده» این جوانان یاری کنند، نه آنکه از انسان‌گوتوله‌های مقلد بسازند. این انتظاری بود که در بدو بازگشت به ایران و به تأسی از استادان برجسته الهامی همچون دیتر هنریش، میشلیل تونینسن، هرمان شمیتس و... که فارغ از جایگاه رفیع علمی و اجتماعی روابط ممتازی با دانشجویان خود داشتند، از استادان اندیشه در ایران آن است

هیئت علمی مراکز معتبر دانشگاهی داشتم، اما افسوس که فاصله میان ایشان با آن استادان بسیار است و به تبع ایشان، شاگردان هم با مناسباتی فزاینده می‌شوند که جای امید چندانی برای آینده نمی‌گذارد.»